

پژوهش‌های زبانی و ادبیات کاربردی، دانشگاه ولایت ایرانشهر
دو فصل‌نامه تخصصی، سال نخست، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۵۷-۷۶

بررسی روان‌شناختی علل خودستایی در شعر خاقانی با تکیه بر نظریات آلفرد آدلر

علی صادقی‌منش*

احمد خواجه‌ایم**

هستی قادری سهی***

چکیده

خاقانی از جمله شاعران پارسی‌زبانی است که به خودستایی شهرت دارد؛ قریب به اتفاق خاقانی‌شناسان معاصر، به این نکته معترفند که خودستایی خاقانی، از خودشیفتگی او برمی‌خیزد؛ البته هر کدام از این پژوهشگران، چرایی خودشیفته خواندن او را به گونه‌ای مختص خود تفسیر کرده‌اند. نگارندگان این جستار، در یک واکاوی توصیفی - تحلیلی که بر اساس آموزه‌های علم روان‌شناسی و تطبیق آن با زندگی و اشعار خاقانی انجام می‌شود، می‌کوشند خودشیفتگی (نارسیسیسم) را به عنوان یک اختلال شخصیتی، در شخصیت خاقانی بررسی و اثبات کنند و سپس در کاوشی روان‌شناختی در شعر و زندگی او - که اساس آن بر نظریات آلفرد آدلر (۱۹۳۷-۱۸۷۰ م.) استوار است - علت اصلی خودستایی در شعر خاقانی را، عقده‌های حقارتی معرفی می‌کنند که پس از دوران کودکی، به شکل عقده برتری بروز یافته و از او شخصیتی خودشیفته و در نتیجه خودستا ساخته است.

واژه‌های کلیدی: خاقانی، خودستایی، خودشیفتگی، عقده حقارت، عقده برتری، آدلر

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار (نویسنده مسئول) birang_mazinani@yahoo.com

** استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار a.khajehim@hsu.ac.ir

*** پژوهشگر پسادکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری سبزوار h.ghaderi@hsu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۴

۱. مقدمه

افضل‌الدین بدیل‌بن علی خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵ هـ.ق)، از قصیده‌سرایان سترگ ادب پارسی، جزء آن دسته از شاعرانی است که خودستایی در شعر او، آن‌چنان پررنگ گشته‌است که نگاه هر پژوهنده‌ای را خواه، ناخواه به خود جلب می‌کند. چنان‌که در پی خواهیم‌آورد، قریب به اتفاق پژوهندگان شعر و شخصیت خاقانی، خودستایی‌های او را نشأت گرفته از خودشیفتگی او می‌دانند؛ امری که نگارندگان این جستار نیز بدان باور دارند و می‌کوشند که با نگرشی علمی و بهره‌گیری از مؤلفه‌هایی که دانش روان‌شناسی برای اختلال شخصیت خودشیفته ارائه کرده‌است، به بررسی این موضوع بپردازند.

محققین ادب پارسی، در مورد خودشیفتگی خاقانی، سخن‌ها گفته‌اند اما تا کنون در مورد چرایی وجود این اختلال در شخصیت وی، گمانه‌ای که با اتکا بر دانش روان‌شناسی، قابل اثبات باشد، ارائه نگشته‌است. نگارندگان، در این جستار می‌کوشند تا با روان‌کاوی شخصیت خاقانی از روی شعر و آن‌چه درباره زندگی وی نقل شده‌است، به عواملی که می‌تواند انسان را دچار اختلال شخصیت خودشیفته و در نتیجه خودستا کند، دست یابند؛ یاری‌گر ما در روان‌کاوی شخصیت این شاعر، نظریات آلفرد آدلر^۱ (۱۹۳۷-۱۸۷۰ م.)، روان‌شناس اتریشی خواهد بود؛ در طی این جستار شاهد خواهیم بود که نگارندگان چگونه علت اصلی اختلال شخصیت خودشیفته در خاقانی را، در عقده‌های حقارتی می‌یابند که پس از دوران کودکی به شکل عقده‌های برتری نمود می‌یابد و از او شاعری خودستا و البته توانمند در هجو می‌سازد.

۲. پیشینه پژوهش

خودستایی در شعر خاقانی، آن‌چنان روشن و آشکار است که اغلب پژوهشگرانی که بر روی آثار وی کار کرده‌اند، بخشی از کار خود را هرچند کوتاه- به تبیین و تفسیر خودستایی‌های او اختصاص داده‌اند و در این میان، برخی پذیرفته‌اند که خودستایی او معلول خودشیفتگی اوست؛ البته باید در نظر داشت که همه این پژوهندگان پرهیز داشته‌اند از این که خودشیفتگی او را گونه‌ای اختلال شخصیت بنامند؛ چنان‌که کزازی در کتاب *رخسار صبح* گرچه خودستایی خاقانی را از خودشیفتگی او می‌داند اما باور دارد که «هنرمندان بگوهر و بزرگ، آنان که بندهای هنر خویشند، خودشیفته‌اند؛ خودشیفتگی یکی از نیرومندترین انگیزه‌ها و زایاترین سرچشمه‌های آفرینندگی در هنرمندان تواناست» (کزازی، ۱۳۸۷: ۲۱۶-۲۱۷). در حقیقت کزازی خودشیفتگی را «باورمندی به خویشتن» می‌داند که نه تنها امری طبیعی است، که سبب شکوفایی استعدادهای نهفته هنرمند می‌گردد؛ «خودشیفتگی چنان نیرویی انگیزنده و بندگسل، توان‌ها و شایستگی‌های نهفته در او را کارا می‌گرداند و به کردار در می‌آورد» (کزازی، ۱۳۸۷: ۲۱۷)؛ این در حالی است که یاحقی در تفسیر چرایی خودشیفتگی خاقانی، بر این گمان است که دوران کودکی و جوانی شاعر و شرایط شهر و دیار و اجتماع او، این موضوع را بر ما آشکار می‌سازد که خاقانی دچار عقده حقارت

1 Alfred Adler

بوده‌است (یا حقی، ۱۳۷۱: ۳۴)؛ کزازی اما خودشیفتگی خاقانی را، برآمده از شیفتگی شاعر به هنر خویش تفسیر می‌کند؛ او باور دارد که شکوه و والایی هنر خاقانی آن‌چنان است که خودشیفتگی‌اش را توجیه می‌کند و اصولاً هر هنرمند راستینی بر خود شیفته است: «خاقانی نیز چونان هنرمندی راستین و آفریننده‌ای سترگ، بر خود شیفته است» (کزازی، ۱۳۸۷: ۲۱۷). باور کزازی مبنی بر این که هنرمندان بگوهر و بزرگ، خودشیفته‌اند، گرچه از منظر علم روان‌شناسی قابل بررسی است اما نمی‌تواند گزاره‌ای علمی به حساب آید؛ این درست است که بسیاری از ادبای ما به ستایش هنر خویش پرداخته‌اند اما در علم روان‌شناسی و چنان‌که در ادامه خواهیم دید، ستایش هنر و توان هنری خویشستن، مؤلفه‌ای کافی برای خودشیفته‌خواندن یک فرد نیست و آنچه ما را وامی‌دارد که خاقانی را دچار اختلال شخصیت خودشیفته بنامیم، قطعاً دلایلی فراتر از خودستایی دارد.

برخی از خاقانی‌پژوهان نیز نه تنها او را دچار اختلال شخصیت خودشیفته ندانسته‌اند، که خودستا بودن او را نیز نفی کرده‌اند؛ در همین راستا روشن در مقدمه‌ای که بر منشآت خاقانی نگاشته‌است، سخنان خاقانی مبنی بر برتری‌اش بر دیگر نویسندگان و شعرا را، ناشی از وقوف شاعر بر پایگاه بلندش در شعر و نثر می‌داند و باور دارد که این سخنان دلیلی بر خودستایی او نیست (خاقانی، ۱۳۶۲: ب).

در این میان، چهار مقاله «تحلیل روان‌شناختی خودستایی‌های خاقانی بر مبنای دیدگاه کارن هورنای» نوشته بهنام‌فر و طلایی (۱۳۹۳) «خودشیفتگی و خودستایی در اشعار خاقانی و بشار بن برد» نوشته مسبوق، آقاجانی، الوار و عزیزی (۱۳۹۴) «خودشیفتگی شاعران پارسی تا قرن هشتم هجری» نوشته محمدی (۱۳۸۹) و «نارسسیسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی» نوشته چهرقانی (۱۳۸۲)، با نگاهی علمی‌تر به تبیین و تفسیر این موضوع پرداخته‌اند.

در مقاله بهنام‌فر و طلایی شاهد بررسی علل خودستایی خاقانی با تکیه بر نظریات کارن هورنای هستیم. در مقاله «خودشیفتگی و خودستایی در اشعار خاقانی و بشار بن برد» دو شاعر از دو زبان با رویکرد تطبیقی بررسی شده‌اند. محمدی در مقاله «خودشیفتگی شاعران پارسی تا قرن هشتم هجری» به گونه‌ای بسیار کلی عوامل مؤثر در خودشیفتگی شعرا تا قرن هشتم را بر می‌رسد و در این میان تأکید بیشتری بر خاقانی و حافظ دارد. او باور دارد که خودستایی و خودشیفتگی در بیان همه شعرا هست و یکی از علل خودستایی و خودشیفتگی را وجود معارضان و رقیبانی می‌داند که همواره قصد کاستن از شأن دیگر شعرا را داشته‌اند (محمدی، ۱۳۸۹: ۸۱). البته محمدی در این مقاله به این مسئله توجه نداشته است که خودستایی به سبب وجود معارضان و رقیبان را می‌توان گونه‌ای مکانیسم دفاعی دانست که صرفاً از خودشیفتگی فرد بر نمی‌خیزد و این امکان نیز وجود دارد که فردی خودشیفته نباشد و از این مکانیسم دفاعی بهره برد. در تبیین مکانیسم دفاعی باید گفت که در برابر موقعیت‌های تنش‌زا، ممکن است فرد به مکانیسم‌هایی روی آورد که راهکارهای ذهن برای دفاع از خود هستند؛ یکی از این راهکارها که در میان هنرمندان رواج بیشتری دارد مکانیسم دفاعی والایش (sublimation) است؛ به بیانی

مختصر باید گفت که والایش عبارت از بروز انرژی منفی برآمده از تنش‌های روانی، در مجاری‌ای است که جامعه‌پذیر و تحسین‌برانگیز باشند (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۶۸-۶۴) و البته آفرینش هنری و در خلال آن خودستایی، از مجاری‌ای است که آرامش لحظه‌ای و امنیت روانی مقطعی را برای شاعر فراهم می‌سازد. محمدی در بخش دیگری از مقاله خود خودستایی‌های رایج در زمانه خاقانی و حافظ را، متأثر از مفاخراتی می‌داند که از ابواب شعر جاهلی بوده و شاعران قرن ششم هجری به بعد بدان توجه کرده‌اند (محمدی، ۱۳۸۹: ۸۳). او البته در قسمتی دیگر به بیان این مطلب می‌پردازد که هیچ شاعری به اندازه خاقانی در خودستایی و هجو و طعن دیگر معاصران تند نرفته است (محمدی، ۱۳۸۹: ۸۴).

چهرقانی در مقاله خود با عنوان «نارسیسیسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی» دقیق‌تر از دیگر پژوهندگان به این موضوع پرداخته است؛ او پس از ارائه کلیاتی در مورد خودشیفتگی به عنوان یک اختلال شخصیت، خاقانی را سرآمد شاعران در خودشیفتگی معرفی می‌کند و خودستایی و خودشیفتگی در شعر او و برخی دیگر از شاعران قرن شش را ناشی از سه عامل عمده می‌داند:

(۱) در این دوره ادبیات انتقادی تا حدودی رایج بوده است که این گونه از ادبیات به سبب موضوع خود، دفاع و ستایش خویشان را تا حدی ایجاب می‌کند.

(۲) اختلاف میان فرمانروایان سبب اختلاف میان شاعران درباری می‌شد و بدین شکل هجو و قدح و طعن و خودستایی رایج می‌شد.

(۳) چهرقانی عامل سوم را ویژه خاقانی می‌داند و آن عبارت است از عقده‌هایی در دل او که به سبب اختلاف شدید خاقانی با استاد و پدر زنش ابوالعلاء یا شاگردش، مجیرالدین پدید آمده است (چهرقانی، ۱۳۸۲: ۴۶-۴۷).

در مورد دو عامل نخست، باید پذیرفت که فضای فرهنگی زمانه، بی‌تردید در برانگیختن شاعران به خودستایی و تا حدی خودشیفتگی مؤثر بوده است؛ چه بسا فرهنگ فردگرایی ایرانی در قرون گذشته، بستری بسیار مساعد برای شکل‌گیری اختلال شخصیت خودشیفته در افراد پدید می‌آورده است؛ به طور کلی در فرهنگ‌هایی که به جای تأکید بر گروه، بر فردگرایی و استقلال فردی ارجح می‌نهند، احتمال بیشتری وجود دارد که در افرادشان اختلال شخصیتی خودشیفته به وجود آید (علی محمدی، ۱۳۸۵: ۶). عامل سومی که چهرقانی مطرح می‌سازد، عقده‌هایی در دل خاقانی، برآمده از نزاع میان او با پدر زن و استادش است؛ این عامل، تأمل و درنگ بیشتری می‌طلبد؛ چرا که نویسنده کتاب *خاقانی شروانی (حیات، زمان و محیط او)* گمانه مربوط به داماد ابوالعلاء گشتن خاقانی را به کلی نفی می‌کند و البته شواهد محکمه‌پسندی نیز در راستای اثبات آن ارائه می‌کند (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۸۶-۱۸۹)؛ کندلی هریسچی حتی گمانه شاگردی خاقانی نزد ابوالعلاء را با نگاهی تردیدآمیز می‌نگرد و می‌گوید که در کلیات شاعر، شاهد روشنی در این باره نیافته است (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۹۰)؛ با این حال اگر ما حتی شواهد کندلی هریسچی را هم نپذیریم، باید گفت که خودستایی و نشانه‌های خودشیفتگی خاقانی امری

است که پیش از آشنایی او با ابوالعلاء و شاگردش مجیرالدین، بروز یافته و اگر حتی برخورد ابوالعلاء و مجیرالدین سبب عقده‌هایی گشته است، آن عقده‌ها بی‌تردید نمی‌توانند عامل اصلی خودشیفتگی او به حساب آیند.

در ادامه جستار به معرفی شیوه‌های تشخیص اختلال شخصیتی در فرد و پس از آن آوردن شاهد مثال‌هایی از شعر و زندگی خاقانی خواهیم پرداخت که به یاری آن بتوان نشانگان اختلال شخصیتی در او را اثبات کرد. پیش از ورود به مبحث اصلی جستار، یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که اثبات یک اختلال شخصیتی و ریشه‌یابی دلایل بروز آن به وسیله علم روان‌کاوی را نیاستی فرآیندی با هدف محکوم کردن خاقانی و هنر او دانست؛ بلکه این جستار تلاشی است برای درک بهتر و دقیق‌تر مفاهیم و موضوعاتی که شاعر در آثار خود به کار برده است و چه بسا بتواند پاسخ‌گوی برخی از مسائل باشد که ذهن خاقانی پژوهان را تا کنون به خود مشغول داشته‌است؛ به عبارت دیگر، قصد نگارندگان این جستار، نه تحقیر هنر سترگ خاقانی، که فراهم ساختن بستری است که بتوان از آن در راستای درک بهتر و دقیق‌تر هنر او بهره برد و حتی به دلایل بروز و ظهور هنری در نزد برخی شاعران دست یافت.

۳. اختلال شخصیت و شیوه ارزیابی آن

در تعریف «اختلال شخصیتی» گفته‌اند که اختلال شخصیت، الگویی پایدار، از رفتارهایی خاص در فرد است که با انتظارات جامعه، مغایرت دارد؛ اختلال شخصیت در دوران نوجوانی یا اوایل بزرگسالی آغاز می‌گردد و در تمام زندگی فرد، قابل مشاهده، فراگیر و انعطاف‌ناپذیر است (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۰۰).

ارزیابی الگوهای بلند مدت کارکرد و رفتارهایی که یک فرد از آغاز بزرگسالی بروز می‌دهد، نقش اساسی در بررسی اختلالات شخصیتی دارد (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۰۲)؛ به عبارت دیگر، بایستی نشانگان اختلال شخصیتی را از خصوصیتی که در یک موقعیت و مقطع خاص و در پاسخ به عاملی تنش‌زا به وجود می‌آید، تفکیک کرد. بررسی الگوهای بلند مدت کارکردها و رفتارهای خاقانی، به لطف آثار هنری خود او و نقل قول‌هایی که در مورد زندگی وی وجود دارد، به خوبی امکان‌پذیر است.

شاید این پرسش در ذهن برخی از پژوهندگان نقش بسته باشد که چگونه امکان‌پذیر است که فردی، عمری را با اختلال شخصیت طی کند اما از درک وجود آن اختلال در خود احساس آزرده‌گی نکند؟ در پاسخ باید گفت صفاتی که نشانگان یک اختلال شخصیت به حساب می‌آیند، در اکثر موارد از سوی فرد به‌عنوان عاملی مشکل‌ساز تلقی نمی‌گردند؛ به عبارت دیگر این صفات، اغلب خودپذیر هستند (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۰۳-۱۰۰۲). در شعر خاقانی نیز نمی‌توان به موازات اشعار پرسامد خودستایانه، حتی یک بیت یافت که نشان از احساس ناخوشایند شاعر نسبت به خودشیفتگی وی داشته باشد.

۱.۳. عوامل تشدیدکننده اختلال شخصیت در فرد

از عواملی که روان‌شناسان در تشدید تمامی اختلالات شخصیتی، بسیار مؤثر و درخور تأمل می‌دانند از دست دادن افراد حامی مهم یا موقعیت‌های تثبیت‌شده اجتماعی متعادل پیشین است، که بروز نشانگان اختلال شخصیتی فرد را دوجندان می‌کند (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۰۴)؛ در این راستا، تأمل و درنگ بر روی سیر زندگی شخص مورد بررسی، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ پس از بررسی زندگی خاقانی، در می‌یابیم که پدر در دوران کودکی خاقانی، خانه و خانواده را رها می‌کند و این امر، موقعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده را دچار تزلزل شدیدی می‌گرداند (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۳۳)؛ گذشته از آن که تأثیر این اتفاق در زندگی خاقانی، تأثیری است بس شگرف، که در ادامه جستار بدان خواهیم پرداخت، می‌توان در آن، نشانی از همان دست عواملی یافت که روان‌شناسان در تشدید یک اختلال شخصیتی، بسیار مؤثر می‌دانند:

مسکین پدرم ز جور ایام افکنند مرا چو زال را سام

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۱۸)

به‌ویژه که از دست دادن افراد حامی مهم در زندگی خاقانی، در همین مورد ختم نمی‌شود و بعدها نیز که در از دست دادن عمویش کافی‌الدین عمر - که دلبستگی شدید خاقانی به وی، به خوبی در شعرهایش بازتاب یافته است - تکرار می‌گردد؛ چنان که قصیده‌ای با بیت آغازینه:

راهِ نفسم بسته شد از آهِ جگر تاب؛ کو هم نفسی؟ تا نفسی رانم از این باب

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۸۴)

در مرثیه عموی خویش می‌سراید و در آن با اشاره‌ای هنری، ژرفنای نیاز خود به عمویش را چنین بیان می‌دارد:

بی‌هم‌نفسی خوش نتوان زیست به گیتی؛ بی دست شناور نتوان رست ز غرقاب

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۸۵)

و در بخشی دیگر از همان قصیده به روشنی از حامی بودن عمویش سخن می‌گوید:

کو آن که ولی نعمت من بود و عم من؟ عم چه؟ که پدر بود و خداوند، به هر باب

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۸۷)

و البته باز هم مرگ عمو، پایانی بر این سلسله وقایع تشدیدکننده نیست و در پی آن وقایعی چون مرگ فرزند و پس از آن همسر نخست (کزازی، ۱۳۸۷: ۱۸) اختلال شخصیتی او را می‌توانسته بیش از پیش تشدید کند؛ به ویژه اگر گفته کندلی را بپذیریم که علی‌رغم اختلافات کوچک خانوادگی، خاقانی محبتی آتشین نسبت به همسر اول داشته است (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۹۴-۱۹۳) پس از مرگ همسر نخست،

خاقانی ظاهراً دیگر نتوانسته همسری چون او حامی و مونس یابد و در زندگی با همسر دوم چندان خوش نزیسته‌است:

سپردی به خاک آن که ارزید شهری گزیدی ز شهر آن که خاکی نیرزد
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۸۸۲)

به هر روی، بررسی زندگی و شعر خاقانی، نشان‌دهنده آن است که عوامل تشدیدکننده اختلال شخصیت در زندگی او را نمی‌توان دست کم گرفت و در بررسی علمی شخصیت وی، تأثیر ژرف این وقایع را بایستی در نظر داشت.

۲.۳. خودشیفتگی (نارسیسیسم)^۱

نخستین بار اصطلاح خودشیفتگی را به عنوان یک اختلال شخصیت، هولاک ایس و نیک در پایان قرن نوزدهم و در علم روان‌پزشکی مطرح کردند (علی‌محمدی، ۱۳۸۵: ۷). این گونه از اختلال شخصیت، سه نشانه کلی دارد که عبارتند از:

۱. احساس بزرگ‌منشی و خودمهم‌بینی افراطی؛
 ۲. تمایل بیش از حد به شنیدن تعریف، تحسین و تمجید دیگران؛
 ۳. فقدان همدلی و توانایی اندک در شنیدن و درک نظرات دیگران.
- (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱) و همچنین (ر.ک جانسون و موری، ۱۳۹۱: ۱۸۷).
- برای درک چرایی انتخاب عبارت نارسیسیسم برای بیان اختلال شخصیت خودشیفته، بایستی به کاوش در یک افسانه یونانی پرداخت؛ بر اساس این افسانه، نارسیس مرد جوان و زیبایی است که به شدت شیفته بازتاب چهره‌اش در آب رودخانه می‌شود و سرانجام درست در لحظه‌ای که در حال ستایش تصویر خویش است، به آب می‌افتد و غرق می‌شود (جانسون و موری، ۱۳۹۱: ۱۸۷). بر پایه همین افسانه، در محلی که او می‌میرد، بعدها گلی رسته‌است که آن را نارسیس نام نهاده‌اند^۲؛ گلی که در پارسی به نرگس، در عربی نرجس و در ترکی به نرگیز شهرت دارد (چهرقانی، ۱۳۸۲: ۴۵).

۳.۳. نشانگان اختلال شخصیت خودشیفته

در ادامه جستار، نشانگان اصلی اختلال شخصیت خودشیفته، همراه با شواهدی از شعر و زندگی خاقانی ذکر می‌گردد تا در نهایت بتوان به گونه‌ای دقیق و علمی به اثبات یا رد وجود اختلال شخصیت خودشیفته در خاقانی پرداخت. پیش از ورود به این مبحث، ذکر این نکته ضروری است که نشانگان

1 Narcissism

۲ رویش گیاه از جایگاه مرگ اشخاص، در داستان‌های اسطوره‌ای دارای بسامد است و نشانی است از باور به ایزدان نباتی؛ به عنوان نمونه در ادب پارسی نیز گفته می‌شود، از همان جایگاهی که خون سیاوش بر زمین ریخت، گیاهی روید (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۶۴).

چندگانه مطرح شده، در تمامی افرادی که مبتلا به این اختلال شخصیتی هستند، به یک اندازه و کیفیت نمود نمی‌یابد و چه بسا در فردی یک یا چند نشانه، نمود بیشتری داشته‌باشد و یک یا چند نشانه دیگر حالتی نهانی داشته‌باشند.^۱

۱.۳.۳. غرور و احساس مفراط مهم بودن

افراد خودشیفته به گونه‌ای اغراق آمیز احساس مهم بودن می‌کنند؛ آن‌ها توانایی‌ها و موفقیت‌های خود را بیش از واقع جلوه می‌دهند؛ در همین راستا آنان ممکن است دست به مقایسه بزنند و به گونه‌ای ضمنی توانایی‌ها و موفقیت‌های دیگران را در برابر داشته‌های خود، کم ارزش جلوه دهند؛ همچنین ممکن است برای اظهار بزرگی خویش، خودشان را به گونه‌ای دلخواه با افراد مشهور و ممتاز هم‌ردیف بنمایانند (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۴۴). غرور، تکبر، تحقیر و گاه ترحم از روی خودبزرگ‌بینی مشخصه بارز این افراد است (هالجین و ویتبورن، ۱۳۹۱: ۲۱۵). چنین مؤلفه‌ای در اشعار خاقانی با بسامد بالایی قابل مشاهده است؛ به عنوان مثال در ابیات زیر احساس مفراط مهم بودن موج می‌زند:

در روی زمین، نظیر من نیست؛ کس را به جهان، چنین سخن نیست
زین پس، همه از سخن، سخن پرس؛ اسرار سخنوری ز من پرس
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۰۴)

یا در ابیات زیر خاقانی به مقایسه‌ای درازدامن جهت کم ارزش جلوه دادن توانایی‌های دیگران و بزرگ کردن ضمنی توانایی‌های خویش می‌پردازد:

مشتی خسیس‌ریزه که اهل سخن نیند با من قران کنند و قرینان من نیند
چون ماه نخشیند مزور از آن چو من انجم فروز گنبد هر انجمن نیند
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۱۴)

و در ادامه همین قصیده می‌گوید:

خود را همای دولت خوانند و غافلند کالاً غرابِ ریمن و جغد دمن نیند
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۱۵)

در ابیات زیرین نیز نمونه‌ای از هم‌ردیف نمایاندن خویش با بزرگان مشهور و ممتاز، به خوبی مشهود است:

۱ آن‌چه در مورد نشانگان اختلال شخصیت خودشیفته می‌آید، مجموعه‌ای است مجمل، گزیده و طبقه‌بندی شده از متون سه کتاب DSM-IV-TR [دی. اس. ام. ۵. تی. آر] (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۴۶-۱۰۴۴)، آسیب‌شناسی روانی، دیدگاه‌های بالینی درباره اختلال‌های روانی (هالجین و ویتبورن، ۱۳۹۱: ۲۱۶-۲۱۲) شناخت اختلالات شخصیتی (جانسون و موری، ۱۳۹۱: ۱۸۱) که از معتبرترین منابع شناخت اختلالات شخصیتی به شمار می‌آیند.

چون زمان عهد سنائی درنوشت
 آسمان چون من سخن گستر بزد
 چون به غزنین ساحری شد زیر خاک
 خاک شروان ساحری دیگر بزد
 (خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۳۶)

یا در بیتی دیگر:

بدل من آمدم اندر جهان سنایی را
 بدان دلیل پدر نام من بدیل نهاد
 (خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۳۹)

به هر روی این مؤلفه در آثار خاقانی به گونه‌ای واضح و آشکار قابل شناسایی است و در وجود آن تردیدی نمی‌توان داشت.

۲.۳.۳. خیال‌بافی‌های آرمانی و وهمی

ذهن افراد خودشیفته دائماً مشغول خیال‌بافی‌هایی وهمی و آرمانی در مورد موفقیت‌ها، قدرت‌ها و گاهی عشق‌هایی است که گمان می‌کنند از آن‌شان است یا شایستگی و استحقاقش را دارند (جانسون و موری، ۱۳۹۱: ۱۸۱ و انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۴۵).

چنین مؤلفه‌ای نیز در آثار خاقانی به روشنی قابل شناسایی است؛ به عنوان مثال در ابیات زیر، شاعر موفقیت خود در کسب مهارت‌های ادبی و قدرت شعرسرایی و نثرنویسی را با عباراتی که حکایت از اشتغال ذهنی‌اش به خیالاتی موهوم و آرمانی دارد، بیان می‌کند:

مرا اگر تو ندانی عطاردم داند؛
 که من کیم، ز سر کلک من چه کار آید
 هزار سال بیاید که تا به باغ هنر
 ز شاخ دانش، چو من گلی به بار آید
 به هر قران و به هر دور، چون منی نبود
 ز روزگار، چو من هم به روزگار آید
 (خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۸۱)

و همچنین بیت زیر که نشانی است از تصورات آرمانی شاعر:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا
 در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا
 (خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۲)

یا این بیت که در آن شاعر ارزش توان هنری خویش را بسیار والاتر از گنج سلطانی برآورد می‌کند و بدین شکل به گونه‌ای ضمنی، شایستگی داشتن قدرت و ثروتی آرمانی برای خویش را بیان می‌کند:

مالک الملک سخن خاقانی‌ام کز گنج نطق
 دخل صد خاقان بود یک نقطه غرای من
 (خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۸۰)

۳.۳.۳. گزینش نزدیکان از برجستگان

افراد خودشیفته بر این باورند که به سبب نیازها و توانایی‌های فوق‌العاده‌ای که هرگز به درک انسان‌های معمولی نمی‌آید، بایستی تنها با افراد استثنایی و بسیار سرشناس ارتباط برقرار کنند (جانسون و

موری، ۱۳۹۱: ۱۸۱)؛ به همین سبب در حلقه نزدیکان افراد خودشیفته، همواره اشخاصی از طبقات بالای اجتماعی مشاهده می‌شود یا می‌کوشند در مورد افراد عادی که با آنان در ارتباط هستند، بزرگ‌نمایی کنند. آنان به افراد نزدیک به خود ویژگی‌هایی چون بی‌همتا، کامل و یا سرآمد نسبت می‌دهند تا بدین وسیله عزت نفس خود را بیفزایند (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۴۵)؛ در حقیقت آنان با مدح نزدیکان خویش، خویشان را می‌ستایند.

در مورد خاقانی این ویژگی نیز به صراحت قابل شناسایی است؛ او در طی زندگی خویش همواره در پی افراد ویژه‌ای است که جایگاه اجتماعی‌شان فراتر از انسان‌های معمولی است؛ با چنین رویکردی است که او در جوانی با ابوالعلاء آشنا می‌گردد و به دربار راه می‌یابد (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۲۱-۲۰) و تا پایان عمر ارتباطی تنگاتنگ با حکمرانان و انسان‌های سرشناس دوره خویش دارد؛ مدح حکمرانان و انسان‌های برجسته نیز که از مضامین اصلی قصاید اوست، می‌تواند تأییدی باشد بر وجود این مؤلفه در شخصیت وی؛ در حقیقت او با مدح این افراد، که به گونه‌ای جزء حلقه نزدیکان او به حساب می‌آیند، خویشان را می‌ستاید. البته این ویژگی در تمام شاعران هم‌دوره خاقانی وجود دارد و به دلایلی سنت شعری آن دوره است؛ بنابراین وجود این مؤلفه در شعر یک شاعر، به تنهایی نمی‌تواند نشان از خودشیفتگی فرد باشد؛ این مؤلفه در کنار دیگر مؤلفه‌هاست که معنادار می‌شود و می‌توان آن را نشانه خودشیفتگی ارزیابی کرد.

۴.۳.۳. ستایش خواهی

اشخاص خودشیفته خود را استثنایی و بی‌همتا فرض می‌کنند؛ این چنین است که توقع دارند از سوی دیگران تحسین شوند و مورد احترام همگان واقع شوند (هالچین و ویتبورن، ۱۳۹۱: ۲۱۵)؛ عزت نفس این افراد بسیار شکننده است و چنان‌چه مورد احترام، توجه و تحسین بی‌چون چرا قرار نگیرند، احساس خوشایندی نخواهند داشت و ممکن است واکنش منفی نشان دهند؛ به همین سبب، ممکن است زمانی که از افراد نزدیکشان ناامید می‌گردند، برای دیدگاه و اندیشه‌ها و شخصیت آنان هیچ ارزشی قائل نگردند و با زبانی ناشایست درباره آن افراد سخن بگویند (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۴۵). وجود چنین مؤلفه‌ای در خاقانی سبب شد، زمانی که از حفظ حالت بزرگ‌منشانه خود در جوار برخی افراد نزدیکش چون ابوالعلاء (که به گمان بسیاری استاد اوست) و رشیدالدین وطواط نومید گشت، اشعاری بدگویانه در هجو آنان بسراید (خاقانی، ۱۳۶۸: سی و یک).

۵.۳.۳. توقع مفرط از دیگران

افراد خودشیفته به سبب شأن و جایگاهی که برای خود قایلند، همواره احساس محق بودن می‌کنند و از دیگران اجابت بی‌چون و چرای خواسته‌هایشان را توقع دارند. این احساس استحقاق داشتن افرای، گاهی با فقدان حساسیت نسبت به خواسته‌ها و نیازهای دیگران همراه می‌شود و به بهره‌کشی هشیارانه یا ناهشیارانه از دیگران می‌انجامد (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۴۵ و جانسون و موری، ۱۳۹۱: ۱۳۹۱).

۱۸۹). اشخاص خودشیفته به سبب احساس بی‌همتا بودن و داشتن شایستگی‌هایی فراتر از دیگران، ممکن است امتیازهای ویژه و منابع زیادی را در اختیار خود بگیرند و چنین جایگاهی را حق مسلم و طبیعی خود تلقی کنند (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۴۶). چنین حالاتی در جای‌جای شعر خاقانی بازتاب یافته‌است؛ به عنوان مثال در ابیات زیر خاقانی چنان جایگاهی برای خود قایل است که احساس می‌کند استحقاق آن را دارد که سخنوران به او اقتدا کنند چرا که خود را پیشوای شعرا می‌داند: هست طریق غریب این‌که من آورده‌ام / اهل سخن را سزد گفته من پیشوا (خاقانی، ۱۳۷۵: ۵۸)

۶.۳.۳. فقدان احساس هم‌دلی

اندیشه افراد خودشیفته دائماً معطوف به خود است و این امر سبب می‌شود که دیگران را تا آن‌جایی که مربوط به خودشان می‌شود ببینند و از این روست که درک صحیحی از خواسته‌ها و احساسات دیگران ندارند و به همین سبب چه بسا باعث رنجش خاطر دیگران شوند (جانسون و موری، ۱۳۹۱: ۱۸۹). این افراد ممکن است آگاه نباشند که آن‌چه می‌گویند تا چه حد می‌تواند مایه دل‌آزردگی دیگران شود (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۴۶).

وجود این مؤلفه را می‌توان در هجویات خاقانی دریافت؛ هجویات او بسیار دل‌گراست و گاه سبب آزردگی شدید کسانی می‌گردد که زمانی از نزدیکان او به حساب می‌آمدند (کسانی چون ابوالعلا و رشیدالدین وطواط)؛ خاقانی گویا درک صحیحی از حالت ناخوشایندی که هجویاتش در افراد ایجاد می‌کند ندارد. اگر سخن‌گزازی مبنی بر موفق نبودن زندگی مشترک خاقانی در ازدواج‌های سه‌گانه‌اش را بپذیریم (گزازی، ۱۳۸۷: ۱۸-۲۰)، می‌توان بخشی از روابط شکست‌خورده خاقانی در زندگی زناشویی را نیز به فقدان احساس هم‌دلی در او نسبت داد؛ در حقیقت احساس هم‌دلی و درک متقابل، اصلی‌ترین نیاز ارتباط زناشویی موفق است که گویا خاقانی از کمبود آن رنج می‌برده‌است. بیت زیر نیز نشانی است آشکار از وجود این مؤلفه:

غم رسید از ترنج تازۀ تر / تا ز نارنج دست زد چه رسد

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۵۶)

۷.۳.۳. حسادت به دیگران یا توهم حسادت دیگران به خود

شخصیت خودشیفته اغلب می‌پندارد که شایستگی‌ای فراتر از دیگران در رسیدن به موفقیت‌ها و احیاناً جایگاه‌های اجتماعی یا اقتصادی دارد؛ به همین سبب اغلب به کسانی که جایگاهی دارند غبطه می‌خورد و فکر می‌کند خودش استحقاق بیشتری برای رسیدن به چنان جایگاهی دارد (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۳۸۹: ۱۰۴۶)؛ او همچنین به سبب احساس مهم بودن مفرطش، ممکن است احساس کند که دیگران به جایگاه او حسادت می‌کنند (هالچین و ویتبورن، ۱۳۹۱: ۲۱۵).

چنین احساسی را در بسیاری از اشعار خاقانی می‌توان دریافت؛ از جمله ابیات زیر:

شاعر ساحر منم اندر جهان از شجر من شعرا میوه چین
وز حسد لفظ گهرپاش من وز صحف من فضلا عشرخوان
در سخن معجزه، صاحبقران در خوی خونین شده دریا و کان
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۵۳)

یا در قصیده‌ای با مطلع «مشتی خسیس ریزه که اهل سخن نیند» در نکوهش شعری که با او برابری می‌جویند می‌گوید:

اوباش آفرینش و حشو طبیعتند کالا به دست حرص و حسد مرتین نیند
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۱۴)

یا در قصیده‌ای دیگر:

شاعران حیض حسد یافته چون خرگوشند تا ز من شیر دلان نکتۀ عذرا شنوند
خصم سگ دل ز حسد نالد چون جبهت ماه نور بی‌صرفه دهد عوعو عوا شنوند
از سر خامه کنم معجزه انشا، به خدای گر چنین معجزه بینند، سران یا شنوند
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۱۳)

و یا در قصیده‌ای که در نکوهش حسودان سروده:

من قرین گنج و اینان خاک بیزان هوس من چراغ عقل و آنها روز کوران هوا
دشمنند این عقل و فطنت را حریفان حسد منکرند این سحر و معجز را رفیقان ریا
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۳)

چنان‌که می‌بینیم حساسیت به مورد حسادت قرار گرفتن از مضامینی است که در شعر وی بسامد دارد و این امر خود نشانی از وجود این مؤلفه در شخصیت خاقانی است.

چنان‌که در این بخش از جستار شاهد بودیم، به گواه اشعار و آنچه از زندگی خاقانی نقل گردیده‌است، شخصیت وی تقریباً تمامی مؤلفه‌های اختلال شخصیتی خودشیفته را داراست؛ گرچه چنان‌که پیش‌تر نیز گفتیم، نیازی بدان نیست که تمامی این نشانگان با قوتی برابر در شخصیت او آشکار باشند؛ این چنین است که به عنوان مثال، مؤلفه ششم (فقدان احساس هم‌دلی) در شخصیت خاقانی به قوت دیگر مؤلفه‌ها مشاهده نمی‌شود و تقریباً حالتی نهانی دارد؛ این در حالی است که دیگر مؤلفه‌های شش‌گانه، به وضوح در شخصیت او قابل شناسایی است و دلیل کافی جهت خودشیفته خواندن خاقانی را فراهم می‌سازد. در ادامه به ذکر عواملی که در شکل‌گیری شخصیت خودشیفته مؤثر هستند خواهیم پرداخت و سپس چرایی بروز این اختلال در شخصیت خاقانی را بررسی خواهیم کرد.

۴. عوامل شکل‌گیری و بروز اختلال شخصیتی خودشیفته

در مورد چرایی شکل‌گیری اختلال شخصیتی خودشیفته، گمانه‌های متعددی مطرح شده است که روان‌شناسان این گمانه‌ها را در دو عامل کلی جمع و ارائه کرده‌اند. نکته مشترک در مورد این گمانه‌ها آن

است که پژوهش‌گران علم روان‌شناسی، برای یافتن دلایل بروز این اختلال شخصیت، به روش روان‌کاوی روی آورده‌اند و عوامل مؤثر را، در کودکی فرد جستجو می‌کنند؛ به همین سبب، نگارندگان این جستار نیز، با مبنا قراردادن شیوه روان‌کاوی آدلر، خواهند کوشید که پس از این بحث، به گونه‌ای دقیق، عوامل مؤثر در شکل‌گیری این اختلال شخصیت در خاقانی را مورد بررسی قرار دهند.

۱.۴. خودشیفتگی به سبب لوس‌شدگی

روان‌کاوان در بررسی‌هایی که در گذشته افراد خودشیفته انجام داده‌اند، به الگوهایی مشابه در شیوه‌های تربیتی والدین دست یافته‌اند. یکی از این الگوها، الگویی است که طبق آن افراد خودشیفته در خانواده‌هایی دوران کودکی خود را گذرانده‌اند که والدین‌شان فرزندان خود را در حد پرستش دوست دارند؛ این والدین همواره عملکرد فرزند خویش را به گونه‌ای اغراق‌آمیز ارزیابی کرده‌اند و دائماً همراه با احساسی واقعی به بیان توان‌مندی‌هایی پرداخته‌اند که چه بسا در فرزندشان وجود نداشته‌است. آنها به سبب شیوه رفتاری خود نتوانسته‌اند به فرزندان خود بیاموزند که هر انسانی همان‌گونه که قابلیت‌ها و توانایی‌هایی دارد، نقص‌هایی نسبی و خطاهایی دارد. همچنین این دسته از والدین به گونه‌ای با کودک خود رفتار کرده‌اند که کودک در جریان نیازها، خواسته‌ها و توقعات ویژه آنها قرار نگرفته و گمان برده‌است که دیگران صرفاً با هدف تأمین نیازها و تأیید وی زندگی می‌کنند (جانسون و موری، ۱۳۹۱: ۱۹۰). مجموعه این عوامل، که ویژه‌نام لوس‌شدگی را بر آن نهادیم، در کودکی خاقانی مشاهده نمی‌گردد؛ خاقانی در خانواده‌ای متولد شده است که به سبب وضعیت اقتصادی و شرایط پدر - که در ادامه جستار خواهیم آورد - با نیازها و خواسته‌های والدین (به‌ویژه پدرش) شدیداً درگیر بوده است و هیچ نشانی از آن که والدین، او را به اصطلاح لوس کرده باشند در زندگی وی نمی‌توان یافت.

۲.۴. خودشیفتگی به سبب جبران حقارت‌ها

عامل دیگری که می‌تواند سبب پدید آمدن اختلال شخصیتی خودشیفته گردد نیز، پیوندی تنگاتنگ با شیوه ارتباط والدین با فرزند، در دوره کودکی دارد. در این‌گونه از خودشیفتگی که محققان آن را نارسایی جبرانی می‌خوانند، فرد می‌کوشد تحقیرها، بی‌توجهی‌ها و گاه خشونت‌هایی را که در دوران کودکی دیده‌است جبران کند؛ در حقیقت، کودک در بزرگسالی با بروز نشانگان خودشیفتگی، در پی آن است که حس بدی را که در دوره کودکی چشیده‌است، به فراموشی بسپارد و با گریز از خاطرات تلخ، در پی سازگاری با زندگی برآید (جانسون و موری، ۱۳۹۱: ۱۹۱-۱۹۰). این‌گونه از خودشیفتگی و علل ایجاد آن را، می‌توان با اصطلاح «عقدۀ برتری» که نخستین بار آدلر آن را مطرح کرد، کاملاً برابر دانست؛ در ادامه جستار در مورد این اصطلاح، مبانی نظری آدلر و این که آیا می‌توان سبب خودشیفتگی خاقانی را همین عقدۀ برتری دانست، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۵. روان‌کاوی خاقانی بر بنیاد آرای آدلر

آلفرد آدلر (۱۹۳۷-۱۸۷۰) روان‌شناس اتریشی، یکی از نخستین پیروان فروید بود که همانند یونگ، به سبب تأکیدی که فروید بر تأثیر تمایل جنسی در امور انسانی داشت، از او فاصله گرفت و شیوه روان‌کاوی ویژه خویش را بنیان نهاد. وی معتقد بود که بشر در درجه اول، موجودی اجتماعی است تا جنسی (نورد بی و هال، ۱۳۷۹: ۲۳). آدلر بر این باور بود که آنچه شخصیت فرد را شکل می‌دهد، روابط او در خانواده و در سال‌های نخست زندگی است (شارف، ۱۳۸۴: ۲۷). بر بنیاد آرای او، بشر از طریق انتظاراتی که در ذهن خویش و برای آینده‌اش می‌پروراند، به حرکت و جنبش در می‌آید. این انتظارات ذهنی برای آینده، ممکن است کاملاً تخیلی و وهمی باشند و در واقعیت، راه کار سنجیده‌ای برای دستیابی بدان‌ها وجود نداشته باشد، اما با این حال، تأثیری ژرف بر رفتار و شخصیت فرد می‌گذراند (نورد بی و هال، ۱۳۷۹: ۲۵). گزینش شیوه روان‌کاوی آدلر برای کاوش در کودکی خاقانی، چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره کردیم، به سبب وجود مفاهیمی چون «عقدۀ حقارت» و «عقدۀ برتری» در دیدگاه این روان‌کاو بود؛ وجود این مفاهیم در روان‌کاوی آدلر و همچنین هم‌راستایی عقدۀ برتری با خودشیفتگی، می‌تواند دلایل روشنی از چگونگی ابتلای یک فرد به اختلال شخصیتی خودشیفته به دست دهد؛ در همین راستا و در ادامه جستار، به ارائه مفاهیمی از روان‌کاوی آدلر خواهیم پرداخت، که می‌تواند یاری‌گر ما در کشف دلایل خودشیفته‌گشتن خاقانی باشد.

۱.۵. احساس حقارت

آدلر بر این باور بود که کودک انسان به سبب کم‌توانی‌های طبیعی‌ای که نسبت به بزرگسالان پیرامون خود دارد، همواره دچار احساسی است ناخوشایند؛ احساسی که آدلر آن را «احساس حقارت» نامید؛ او معتقد بود که این احساس، همگانی و کاملاً طبیعی است؛ در واقع تمام کودکان، نسبت به بزرگسالان دور و بر خود، احساس حقارت می‌کنند و هرگز نمی‌توان آن را نشانه ضعف دانست (ناصحی و رئیس، ۱۳۸۶: ۵۶). آدلر این احساس را، به عنوان یک نیروی برانگیزنده و پیشراننده در رفتار انسان، سرچشمه تمام تلاش‌هایی می‌دانست که سبب پیشرفت و پویایی فرد می‌شوند (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۱۴۵)؛ در حقیقت، احساس حقارت به عنوان فرایندی که در کودکی آغاز می‌شود، نقش مهمی در رشد و ظهور استعدادها و فرد در بزرگسالی دارد.

۲.۵. عقدۀ حقارت

چنان‌که دیدیم، آدلر احساس حقارت را به عنوان عاملی برانگیزاننده و مثبت ارزیابی می‌کند، اما اگر شرایطی پدید آید که شخص احساس کند، برای رهایی از احساس حقارت، قدرت یا راه‌کاری مؤثر ندارد، وضعیت متفاوتی ایجاد شده است؛ در حقیقت احساس حقارت او به مرز عقدۀ شدن نزدیک شده و اگر فرد، امید گذر از حقارت‌ها و حل مسائل به شیوه‌ای منطقی را از دست دهد، دچار عقدۀ حقارت شده است (شارف، ۱۳۸۴: ۱۴۹). این وضعیت روانی که با حالتی شبیه درماندگی همراه است، سبب می‌شود که فرد

احساس و دید خوشایندی درباره خود نداشته باشد و نتواند با ضروریات زندگی کنار بیاید (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۱۴۶). بررسی دلایل شکل‌گیری عقده‌های حقارت، می‌تواند روشنگر ابعاد نهفته شخصیت فرد باشد. در ادامه جستار به بررسی سه منبع عمده عقده حقارت و یافتن عللی که ممکن است سبب ایجاد عقده حقارت در خاقانی شده باشد خواهیم پرداخت.

۶. منبع عقده حقارت

بر بنیاد آرای آدلر، عقده حقارت در کودکی از سه منبع کلی نشأت می‌گیرد: (۱) حقارت عضوی؛ (۲) لوس‌شدگی؛ (۳) غفلت (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۱۴۶). در مورد حقارت عضوی گفته می‌شود که فرد به سبب نقص عضو یا یک مشکل جسمی، نمی‌تواند از پس حل مشکلات خویش برآید و در نهایت دچار عقده حقارت می‌شود؛ چنین حالتی در لوس‌شدگی نیز دیده می‌شود؛ کودکی که در دوران کودکی و در درون خانواده از هر سو تأمین بوده و توجه افراطی دریافت کرده‌است، پس از آن که ناگزیر می‌گردد که با اجتماع رابطه داشته‌باشد، از کم‌توجهی دیگران و سختی تأمین نیازهایش، دچار گونه‌ای حالت درماندگی و عقده حقارت می‌گردد.

سومین منبع عقده حقارت غفلت است؛ در تبیین این عامل گفته می‌شود که اگر دوره کودکی فرد با کمبود محبت یا فقدان احساس امنیت طی شود، عقده حقارت در فرد پدید می‌آید. والدین چنین افرادی، ممکن است بی‌اعتنا و حتی متخاصم باشند. نتیجه چنین وضعیتی آن است که کودک احساس بی‌ارزشی می‌کند (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۱۴۷). بی‌اعتمادی و گاه تخاصم در ارتباط با دیگران، انتقام‌جویی، گونه‌ای حسادت و ناراحت شدن از موفقیت افراد، احساس استحقاق مفرط برای گرفتن هرچه مایل هستند، از ویژگی‌های افرادی است که به سبب غفلت، دچار عقده حقارت شده‌اند (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۱۵۰). در ادامه جستار به این پرسش خواهیم پرداخت که آیا خاقانی را می‌توان دچار عقده حقارت دانست؟ پاسخ‌دهی به این پرسش نیازمند بررسی دوره کودکی خاقانی است؛ بررسی‌ای که از روی نقل‌قول‌ها و هم‌چنین اطلاعاتی که شاعر در شعر خود از کودکی‌اش می‌دهد انجام می‌شود.

۷. آیا خاقانی دچار عقده حقارت بوده‌است؟

یافتن پاسخ این پرسش، در گرو پاسخ‌گویی به مسئله‌ای دیگر است: آیا می‌توان یکی از منابع سه‌گانه عقده حقارت را در کودکی خاقانی جست؟ در بررسی کودکی خاقانی، نمی‌توان شواهدی برای تأیید دو منبع نخست عقده حقارت یافت؛ او در کودکی، نه مشکل جسمانی خاصی داشت و نه (چنان‌که پیشتر نیز گفتیم) لوس شده‌بود؛ این در حالی است که در کودکی خاقانی می‌توان شواهدی مبنی بر وجود منبع سوم عقده حقارت، یعنی غفلت یافت. اکنون و در این بخش از جستار، با آوردن شواهدی از زندگی خاقانی، به بررسی منبع غفلت در زندگی وی خواهیم پرداخت. چنان‌که پیشتر به تفصیل آوردیم، نشانگان غفلت را می‌توان در سه عامل کلی خلاصه کرد: (۱) کمبود محبت یا کم‌توجهی والدین؛ (۲) حالت تخاصم در والدین؛ (۳) فقدان احساس امنیت. در مورد عامل نخست، در کودکی خاقانی، هیچ نمونه‌ای که نشان از

بی‌محبتی مادر به او داشته‌باشد، نیافتیم؛ اما شواهد روشنی وجود دارد که می‌توان از آنها آزرده‌گی شدید روانی رابعه (مادر خاقانی) را استنباط کرد؛ عاملی که می‌تواند مانع از توجه مناسب مادر به فرزند گردد. این شواهد عبارتند از:

(۱) علی نجار به شهادت قطعه‌ای با مطلع «زین خام قلتبان پدری دارم» (خاقانی، ۱۳۶۸: ۸۹۲) بسیار تندخو بوده و همسر خویش را می‌آزرده‌است (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۳۳). (۲) در دوران کودکی خاقانی، فقر بر خانه‌ی علی نجار مستولی است (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۹)، رابعه نیز ظاهراً برای تعدیل وضعیت اقتصادی خانواده کار می‌کند و از پیشه‌ی طباشی خود بهره می‌گیرد (خاقانی، ۱۳۶۸: هفت)؛ حتی در دوره‌ای که علی نجار خانه و خانواده را رها می‌کند، رابعه ناچار می‌گردد برای گذران زندگی خود و فرزندش سخت کار کند و با پشم‌ریسی امرارمعاش کند (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۳۳). (۳) طبق نظر کندلی هریسچی، مادر خاقانی پیش از ازدواج، زنی آزاده و نسطوری‌کیش بوده است؛ رابعه به نیرنگ برخی از نزدیکان خود، گرفتار دسته‌ای از آدم‌ربایانی می‌شود که در آن زمان زنان زیبا را می‌دزدیدند و به صورت کنیز می‌فروختند؛ او پس از ربوده شدن، به اجبار برده‌فروش، دین خود را و می‌نهد و اسلام می‌آورد؛ سپس به عنوان کنیز به علی نجار فروخته می‌شود و به رسم آن دوران با او ازدواج می‌کند (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۵۰). اگر این نظر کندلی هریسچی از نظر تاریخی قابل اثبات باشد، می‌توان گفت که ربوده شدن و جدایی از دودمان و خانواده، دیدن رفتارهایی چه بسا ناشایست و غیرانسانی از آدم‌ربایان، تغییر دین به اجبار، کنیز گشتن با وجود آزاده بودن، و در نهایت فروخته شدن، مجموعه‌ای از وقایع تلخی است که می‌تواند چنان آسیبی به روان انسان بزند که او را از پای درآورد. چنان‌که دیدیم، با نگاهی کلی به سرگذشت رابعه و سختی‌هایی که در خانه‌ی علی نجار متحمل شده‌است، می‌توان دریافت که مادر خاقانی از لحاظ روانی بسیار آسیب‌دیده و اندوه‌زده بوده‌است؛ در چنین شرایط دشواری بسیار طبیعی است اگر مادر به سبب حالت ناخوشایند روانی و همچنین خستگی ناشی از کارش، نتوانسته باشد آن‌چنان که باید و شاید به فرزند توجه و رسیدگی کند.

در مورد پدر خاقانی، شواهد بسیاری وجود دارد که نه تنها بی‌توجهی و فقدان محبت، که گونه‌ای حالت تخاصم و تندخویی در روابطش با خانواده و فرزند حکم فرماست؛ چنان‌که پیشتر نیز اشاره کردیم خاقانی در قطعه‌ای با مطلع «زین خام قلتبان پدری دارم» از طبع چون تیشه و اخلاق چون ارّه برآن پدر می‌گوید و به آزار و اذیتی که به مادر روا می‌داشته سخن می‌گوید؛ تندخویی پدر صرفاً مادر را آزرده نمی‌ساخته و گویا زمانی که خاقانی از مادر خویش دفاع می‌کرده، علی نجار فرزند را نیز از این تندخویی، بی‌نصیب نمی‌گذاشته است (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۳۵). همچنین برخی از پژوهندگان، پدر خاقانی را دچار می‌خوارگی مفرط دانسته‌اند (پژمان، ۱۳۲۸: ۲۰) که می‌توان شواهدی نیز در شعر خاقانی برای آن یافت:

استاد علی خمره به جویی دارد چون من جگری و دست و روئی دارد؟
 من یک لبم و هزار خنده که پدر هر دندانسی در آرزویسی دارد
 (خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۲۸۶)

دشواری‌های مادی نیز مزید بر علت بوده تا علی نجار نتواند پدری آن‌چنان که باید برای خانواده باشد (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۳۹). سرانجام پدر به سبب جور ایام و سختی گذران زندگی، فرزند را در کودکی رها می‌کند (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۳۹) و ضربه‌ای تأثیرگذار بر روان خاقانی وارد می‌آورد؛ خاقانی بعدها تلخی این رویداد گزنده را در بیتی این چنین می‌نمایاند:

آن کرد به من پدر که در پیش کردند عرب به دختر خویش
 (خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۱۸)

چنان که دیدیم، خاقانی در دوران کودکی از میان سه عاملی که نشانگان غفلت هستند و سبب عقده حقارت می‌گردند، دو عامل نخست را به روشنی از سر گذرانده است؛ در مورد عامل سوم نیز که فقدان امنیت است، چنان که در خلال توضیحات بالا به تفصیل آوردیم، فضای حاکم بر خانواده خاقانی در دوران کودکی، فضایی است که در آن فقدان امنیت روانی و اقتصادی، بیداد می‌کند و کودک را در منجلاب خود له می‌کند. اکنون و با در نظر داشتن آن‌چه در این بخش از جستار مطرح شد، می‌توان ادعا کرد که خاقانی به سبب آن‌چه روان‌کاوی آدلری غفلت می‌نامد، می‌توانسته دچار عقده حقارت باشد. در ادامه جستار، با مطرح ساختن اصطلاح عقده برتری، که از مفاهیم روان‌کاوی آدلر است، به درکی دقیق‌تر از چرایی بروز اختلال شخصیت خودشیفته در جوانی خاقانی دست خواهیم یافت.

۸. عقده برتری

چنان که پیشتر، در بخش «خودشیفتگی به سبب جبران حقارت‌ها» گفتیم، یکی از عوامل دوگانه‌ای که می‌تواند سبب بروز اختلال شخصیت خودشیفته گردد، جبران تحقیرها، بی‌توجهی‌ها و گاه خشونت‌هایی است که فرد در دوران کودکی خویش دیده‌است؛ همچنین گفتیم که این‌گونه از خودشیفتگی و علل ایجاد آن را، می‌توان با مفهوم «عقده برتری» در روان‌کاوی آدلر برابر دانست. اکنون و در این بخش از جستار به تبیین عقده برتری و بررسی وجود یا عدم وجود این عقده در خاقانی خواهیم پرداخت.

در تبیین عقده برتری گفته‌اند که کودکی که دچار عقده حقارت می‌گردد، پس از گذراندن دوره کودکی، ممکن است جبران افراطی کند و امری را که آدلر عقده برتری می‌نامید در خود بپروراند؛ چنین فردی دو حالت در پیش روی خویش دارد؛ یا نیازی به آشکارنمودن برتری خود با پیشرفت و موفقیت نمی‌بیند و بنابراین دچار پسرفت می‌گردد، یا به عکس، می‌کوشد تا شدیداً موفق شود. در هر دوی این حالت فردی که دچار عقده برتری است درباره توانایی‌ها و موفقیت‌هایش با اغراق سخن می‌گوید، خودستایی می‌کند، تکبر دارد و به تحقیر دیگران گرایش دارد (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۱۴۷ و همچنین ر.ک: شارف، ۱۳۸۴: ۱۵۰).

چنان که در بررسی‌های پیشین آشکار شد، خاقانی را می‌توان دچار عقدهٔ حقارت دانست؛ هم‌چنین تمامی شواهد حاکی از آن است که خاقانی کوشیده‌است تا شدیداً موفق باشد و همواره در مورد توانایی‌ها و موفقیت‌هایش با اغراق سخن گفته و خودستایی کرده‌است:

منم سرآمد دوران که طبع من داند
چهار جوی جنان، از پی جهان‌کندن
به من به جنبش همت توان رسید؛ بلی!
گهر چگونه توان یافت جز به کان‌کندن
هزارسال فلک جان‌کند نشیب و فراز
که چون منی به کف آرد مگر به جان‌کندن
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۱۲-۹۱۳)

توانمندی او در هجویاتش نیز، نشانی است از گرایش ناخودآگاهش به تحقیر دیگران. تمامی این نشانه‌ها اثبات می‌کند که عقدهٔ حقارت خاقانی، در نهایت به عقدهٔ برتری انجامیده است.

۹. چرا خاقانی عقدهٔ حقارت کودکی‌اش را به صورت خودشیفتگی بروز داد؟

چنان که در بخش‌های پیشین جستار شاهد بودیم، خاقانی با تلاش برای جبران افراطی عقدهٔ حقارت کودکی‌اش، دچار عقدهٔ برتری شد و این امر در نهایت سبب بروز نشانگان اختلال شخصیت خودشیفته در جوانی او گردید؛ اما خاقانی چرا راه جبران افراطی را، برای گریز از عقدهٔ حقارت برگزید؟

بر بنیاد آرای آدلر، انسان «آرمانی تخیلی» در ذهن خویش می‌پروراند که در نهایت، هدف بودن او را تعیین می‌کند؛ این آرمان ذهنی، تمام تلاش‌های انسان را، برای دستیابی به کمال، هدایت می‌کند و تحت تأثیر خود قرار می‌دهد (شولتز و شولتز، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۴۸). پاسخ پرسش فوق را نیز بایستی در آرمان خیالی‌ای جست که خاقانی از همان دوران کودکی، در ذهن خویش پرورانده بود. دقت در ساختار خانوادگی خاقانی، نشانه‌هایی رهبرنده از آرمان‌های خیالی او به دست می‌دهد؛ خاقانی با این که در خانواده‌ای ناآرام و فاقد جایگاه اجتماعی و اقتصادی مناسب به دنیا آمد، از همان آغاز کودکی، در پیرامون خویش و در میان نزدیک‌ترین آشنایان خانوادگی، عموی خود را می‌دید که برخلاف پدر جایگاهی بسیار والا در اجتماع داشت و همگان او را به عنوان یک پزشک و دانشور برجسته (کزازی، ۱۳۸۷: ۱۵) می‌شناختند و می‌ستودند. خاقانی که دچار عقده‌های حقارتی بود که او را درمانده و خسته کرده بودند، با پیش چشم داشتن این نمونه، به روشنی دریافت که چارهٔ گریز از عقده‌های حقارتش، آن چیزی است که کافی‌الدین عمر بدان دست یافته‌است: جایگاه علمی و شهرت. این چنین بود که آرمان تخیلی‌اش جایگاهی شد که در آن از نظر علمی و شهرت یگانهٔ روزگار است؛ آرمانی تخیلی، که شخصیت او را شکل می‌داد. در حقیقت او با وجود شرایط دشواری که در خانواده داشت، در راستای دستیابی به آرمان تخیلی‌ای که از کودکی در ذهن خود پرورانده بود، گزیری جز جبران افراطی عقده‌های حقارتش نمی‌یافت؛ عاملی که در نهایت، سبب عقدهٔ برتری و بروز نشانگان اختلال شخصیت خودشیفته در بزرگسالی وی شد.

۱۰. نتیجه‌گیری

با بررسی زندگی و شعر خاقانی بر اساس آموزه‌های روان‌شناسان، به این نتیجه دست یافتیم که خاقانی دچار اختلال شخصیتی خودشیفته بوده‌است و خودستایی‌های مبالغه‌آمیز وی نیز برآیند وجود این اختلال در شخصیت اوست. در جست‌جوی پاسخ برای چرایی بروز اختلال شخصیتی خودشیفته در جوانی و بزرگسالی شاعر، پاسخ مسئله را در کودکی او یافتیم؛ خاقانی در دوران کودکی، به سبب کم‌توجهی والدین و غفلت، دچار عقدهٔ حقارت گشته‌است، که تلاش برای گریز از این عقده پس از دورهٔ کودکی، به صورت عقدهٔ برتری و با نشانگان اختلال شخصیتی خودشیفته بروز یافته‌است. علت آن که خاقانی برای گریز از عقده‌های حقارتش، به بروز نشانگان خودشیفتگی روی آورده‌است را، بایستی در ساختار خانوادگی او جست؛ خاقانی به سبب آن که عمویش را از دوران کودکی همواره پیش چشم داشته، اساس آرمان‌تخیلی‌اش را بر جایگاه علمی و شهرت نهاده‌است؛ آرمانی که تلاش برای رسیدن به آن در شرایط دشوار حاکم بر خانوادهٔ خاقانی، چاره‌ای جز بروز نشانگان خودشیفتگی برای او نگذاشته‌است.

کتابنامه

- انجمن روان‌پزشکی آمریکا. (۱۳۸۹). *DSM-IV-TR* [دی. اس. ام. تی. آر.] (متن تجدید نظر شدهٔ راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی)، ترجمهٔ محمدرضا نیکخو و هامایاک آوادیس یانس، ویرایش دوم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سخن.
- بهنام‌فر، محمد و طلایی، زینب. (۱۳۹۳). «تحلیل روان‌شناختی خودستایی‌های خاقانی بر مبنای دیدگاه کارن هورنای»، *پژوهشنامهٔ ادب غنایی*، سال دوازدهم، شماره ۲۲: صص ۶۹-۹۲.
- پژمان، حسین (۱۳۲۸)، «خاقانی»، *ماهنامهٔ آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت)*، سال بیست و چهارم، (شمارهٔ ۱)، شمارهٔ پیاپی ۲۴، مهر، صص ۱۷-۲۴.
- جانسون، براد و موری، کلی (۱۳۹۱)، *شناخت اختلالات شخصیتی*، ترجمهٔ فاطمه موسوی، چاپ اول، تهران: انتشارات ما و شما.
- چهرقانی، رسول (۱۳۸۲)، «نارسیسیسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی»، *مجلهٔ آموزش زبان و ادب فارسی*، سال هفدهم، (شمارهٔ ۴)، شمارهٔ پیاپی ۶۸، زمستان، صص ۴۵ - ۴۹.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۵۷)، *تحفه‌العراقین*، تصحیح و حواشی یحیی قریب، چاپ دوم، تهران: سهامی کتاب‌های جیبی وابسته به انتشارات امیر کبیر.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۶۲)، *منشآت خاقانی*، تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ دوم، تهران: کتاب فرزاد.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۶۸)، *دیوان خاقانی شروانی*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ سوم، تهران: انتشارات زوآر.

خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۷۵)، *دیوان خاقانی*، ۲ جلدی، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

شارف، ریچارد (۱۳۸۴)، *نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره*، ترجمه مهرداد فیروزبخت، چاپ دوم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

شولتز، دوان و شولتز، سیدنی الین (۱۳۸۶)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ویرایش هشتم، چاپ دهم، تهران: نشر ویرایش.

علی‌محمدی، زهرا (۱۳۸۵)، «فرهنگ هم باعث خودشیفتگی می‌شود؟»، *مجله رشد مشاور مدرسه*، دوره دوم، (شماره ۲)، شماره پیاپی ۶، زمستان، صص ۹-۶.

کزازی، جلال‌الدین (۱۳۹۰)، *سراچه آوا و رنگ*، چاپ ششم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۸)، *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۷)، *رخسار صبح*، چاپ پنجم، تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).

کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴)، *خاقانی شروان (حیات، زمان و محیط او)*، ترجمه میرهدایت حصاری، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

محمدی، هاشم (۱۳۸۹)، «خودشیفتگی شاعران پارسی تا قرن هشتم هجری»، *مجله نامه پارسی*، سال پانزدهم، (شماره دوم)، شماره پیاپی ۵۳، تابستان، صص ۷۸-۹۵.

مسبوق، مهدی و آقاجانی، حمید و الوار، کبری و عزیززی، علی (۱۳۹۴)، «خودشیفتگی و خودستایی در اشعار خاقانی و بشار بن برد»، *فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی*، دوره ۹، شماره ۳۵: ۱۰۳-۸۱.

ناصحی، عباسعلی و رئیسی، فیروزه (۱۳۸۶)، «مروری بر نظریات آدلر»، *تازه‌های علوم شناختی*، سال نهم، (شماره ۱)، شماره پیاپی ۳۳، بهار، صص ۵۵-۶۶.

نورد بی، ورنون و هال، کالوین (۱۳۷۹)، *راهنمای زندگی‌نامه و نظریه‌های روان‌شناسان بزرگ*، ترجمه احمد به‌پژوه و رمضان دولتی، چاپ سوم، تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت.

هالچین، ریچارد و ویتبورن، سوزان کراس (۱۳۹۱)، *آسیب‌شناسی روانی*، دیدگاه‌های بالینی درباره *اختلال‌های روانی*، (ج. ۲)، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ویراست چهارم، چاپ دهم، تهران: نشر روان.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۱)، *تاریخ ادبیات ایران سال دوم آموزش متوسطه عمومی*، تهران: شرکت چاپ و نشر ایران وزارت آموزش و پرورش.